

بسیار من بخود بر فنا خالی کند  
 کرم حساب از باد چوت برده در کثرت  
 باشد ز سوتی فغان نشو نای عاف  
 فی زبالین برای ناله جا خالی کند

ز ابد که خود مردم بیخانه پاک خود  
 کردیم فکر روح ندیدیم غیرت

کف آسوس بادام دو مغزین چون  
 چو خلو تمایلی جمع کرد این  
 دهن کوشی را مانند دهن تابی سخن  
 قدیم کشته چون حلقه از مغزین  
 در آن کشتن که برق نالام  
 پرید نهی زین برین برین با  
 چو قامت حلقه زد زلف برین  
 چراغ نطق را چو یک لب دندان  
 که موی سر را خار سرد پوزن  
 رم آهوی نهیدان ترا تا کف  
 که خواب مردم بیدار لی مرا کاردان  
 که جوی سیرتار شمع خاک کوبند

بسیار نصیب روح از طرارین باشد  
 بود شیرازه اوردی کثرت رسته و خسته  
 نمونای زین کسب سینه برین دیگر  
 تعلقاتی من فتنه گرفت ز صفت برین  
 رسد سالت کنگر از سر عالم چو خرد  
 شد از جوش بهار ضعف و کوفت از اعیان  
 تواضع از کمن ساله بود معراج موعود  
 بود مهر خویشی شده آواز را روشن  
 ز ناراح حوادث کرد درین بر این  
 ز خاک کشته چو تو خرد چو کسب  
 بفضلت میدی تالی غنای چو میدی  
 چراغ مردم صاب بنزدن غنایند

مسافر نیم شکست ز فیض شیرین  
 که کرد سره میل سره را خاک و طین

ز رنقا شرم محبت هوس شود  
 ضعف رسیدت بجای که دورازد  
 در بنم که کشتی تو باک ترا کای  
 آوازه کند بلند تر از جنوت ما  
 شکست از دایم

مغز سر قورم هم رو  
 بچش ما که اینها چنان ز ضعف جاوان  
 بهر طومار شود جاوده صد کار دهن  
 چنان خود سعادت نیزند چو سب ز غبار  
 که بخود شود از دیدن دین فکار  
 به پاک معصوم حاصل زیدی کن  
 چنان آبادت اقلیم سینه مهروار  
 خود آرا سوخ را اید زیند فکند ز بام  
 بهر موج بسم جنبش کواره نازین  
 بکف آوردیم او را ما طلب زین کمال  
 خواه ازین درستی چو نه نیم زور  
 چه خواهی از نماز الموده زیند سوره

کار نکاد چو بدل فتنه نفس شود  
 رنگ بریدیم نفس با زبیس شود  
 کلی نیرنگ زد و چای نیم سستی شود  
 ز بخیر چون شکست زبان بر سر شود  
 شو که عافیت  
 زخم نفس شود  
 که از رنگی برین آمدت از میاوار  
 در پید نهی مکتوبین از آواز و آوار  
 که صبح سخن تو زبانه از بال همادار  
 ز رنگ باوه پندار یک دین و چناد  
 که در شاخ کجی کسب حجاب دعاوار  
 که از موج لطافت خانه زین بودار  
 که دست سبب سبب از کج زیند چنادار  
 خبر از کبریه ام آن طفل بی پروا چادار  
 کف خویشی من خاصیت دین دعاوار  
 که در ایندن او دانه من استیادار  
 که از تمیازه کای خنده و دندان عداوار